

تقدم فرآیندهای شناختی بر زبان، در فلسفه زبان ملاصدرا

نرگس زرگر*

دانش آموخته دکتری فلسفه

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۱۱/۲۹)

چکیده

در قلمرو بحث «زبان و شناخت» ملاصدرا در خصوص چگونگی کسب علم و حصول شناخت، قائل به یک فرآیند و جریان است، که نفس انسانی در این فرآیند فاعلِ فعال و خلاق است. زبان یا کلام، اظهار و اعلانِ باطن متکلم است. قیام کلام به متکلم قیام صدوری است و نه قیام حلولی. فرآیند معرفتی زبان، در یک قوس نزولی، توسط نفس ناطقه انجام می‌شود. در جهت گسترش نظریه زبانی ملاصدرا، از تحلیل تقریر او نسبت به فرآیند زبان غیر دینی انسان به دست می‌آید: اگر چه او قائل است به این که شناخت پیش از زبان اتفاق می‌افتد، اما معنای آن چنین نیست که این شناخت چارچوب و ساختاری معین و ثابت باشد که به متکلم از پیش تزریق و القاء شود، یا این که زبان فرآیندی درونی با قطع نظر از جهان خارج و اجتماع بشری باشد. افزون بر این، تفسیر صدرالمتألهین از ادراک عقلی به گونه ای نیست که عقل به عنوان پدیده ای متعالی حاکم بر زبان تلقی شود، و این که انسان را منفعل تصور نماید.

واژه های کلیدی: کلام، اظهار باطن، قیام صدوری، نفس متکلم، نفس ناطقه، فرآیند زبان، متکلم.

۱. مقدمه

زبان یکی از توانایی‌های جذاب انسانی است، که دارای سیستمی پیچیده و در عین حال قوی است. نظریه زبانی به طور کلی از مباحث چالش برانگیز میان فلاسفه به شمار می‌رود. ملاصدرا در میان مباحث فلسفی‌اش از زبان و ماهیت آن نیز، سخن گفته است. او بر این باور است برای ادراک حقیقت، به طور کلی، ضروری است از روش ترکیبی استدلال منطقی و نیز الهامات ربانی بهره جوییم؛ از این رو، وی در حکمت متعالیه خود پیوندی میان براهین عقلی و مکاشفات عرفانی برقرار می‌نماید. از آن جا که او در رویکرد فلسفی خویش پیوندی میان الهیات و علم کلام از سویی، و عرفان از سوی دیگر برقرار می‌نماید، همچنین یکی از منابع الهام نزد وی قرآن است؛ او معتقد است انسان بر مثال و آیت خداوند آفریده شده است. پس اگر کلام و کتاب انسان را مورد شناسایی قرار دهیم، کلام و کتاب خدا را خواهیم شناخت.

ملاصدرا در بحث صفات خداوند، اثبات می‌کند که خداوند متکلم است. از سویی، چون او معتقد است انسان بر مثال خداوند، و نه مثل خداوند - زیرا «لیس کمثله شیء»^۱ - آفریده شده است؛ و به دیگر سخن، صورت آدمی بر صورت خداوند آفریده شده است (ان الله عزوجل خلق آدم علی صورته)^۲، و در واقع انسان کامل نشانه و آیت بزرگ الهی است؛ و از سوی دیگر، خودشناسی منجر به خداشناسی می‌شود (من عرف نفسه فقد عرف ربه)^۳؛ بدین ترتیب وی نتیجه می‌گیرد، برای شناخت صفت تکلم در خداوند می‌توانیم این صفت را در انسان بررسی نموده و در کلام یا زبان انسان بیندیشیم (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۵؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۷). وی این نشانه بودن صفات انسانی بر صفات خداوند را، از شگفتی‌ها و پیچیدگی‌های وجود آدمی می‌داند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۳: ۲۸).

بنابراین، موضوع مورد بحث در این مقاله، شناخت کلام آدمی از منظر ملاصدراست. فلسفه زبان به بررسی سه مسئله محوری رابطه «زبان با معنا»، «زبان و واقعیت خارجی»، و «زبان و شناخت» می‌پردازد. در قلمرو بحث «زبان و شناخت»، یکی از پرسش‌های اساسی رابطه میان ذهن و زبان است و این که، کدام یک از آن‌ها بر دیگری تقدم دارد؟ حال با

۱. آیه ۱۱ / سوره شوری.

۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳. حدیث نبوی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۲.

توجه به این که ملاصدرا در حوزه فلسفه زبان، بحث‌های پراکنده و در عین حال محدودی را انجام داده است؛ از این رو، جهت گسترش نظریه زبانی وی بایسته است ضمن تمایز سه محور گفته شده، پرسش‌هایی را بر نظریه ملاصدرا عرضه نماییم، سپس از تقریر و تبیین او نسبت به مبحث زبان، همچنین، از لوازم سخنان وی پاسخ خود را استنتاج کنیم. در مقاله حاضر، با در نظر گرفتن حیطة کلی «زبان و شناخت»، نظریه صدرالمآلهین را در خصوص زبان مطالعه نموده، آن گاه، با طرح پرسش از تقدم زبان یا فکر و اندیشه بر دیگری، در پی یافتن پاسخ از نگاه او هستیم. از ظاهر گفتار ملاصدرا چنین برمی آید که او طرفدار تقدم فعالیت‌های ذهنی و شناختی بر زبان است، البته این مسئله مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

مقالات متعددی در خصوص کلام در اندیشه ملاصدرا نوشته شده است، اما آن چه در این نوشتار قصد طرح آن را داریم در فلسفه ملاصدرا بحثی نو بوده، و جایی به طور مستقل بحث نشده است؛ و تنها چندین مقاله به جنبه‌هایی از آن پرداخته‌اند. در این جا، به تعداد معدودی از این گونه مقالات اشاره می‌شود. مقاله «زبان دین از منظر ملاصدرا» (حسینی، ۱۳۸۱: ۷۹ - ۸۸) در پی بیان این است که، ظاهر الفاظ قرآن نماد برای حقایقی است که بیان آن‌ها جز به زبان نمادین امکان پذیر نمی‌باشد؛ همچنین، مقاله ادامه می‌دهد، این زبان نمادین با زبان مخلوق درباره خالق به نحو اشتراک معنوی در عین تشکیک قابل جمع است. در مقاله «ملاصدرا و تحلیل هرمنوتیکی از کلام الهی» (خامنه ای، ۱۳۸۹: ۷ - ۲۴) می‌خوانیم: کلام الهی برای پیامبر به صورت الفاظ ظاهر می‌گردد، این پیام‌های لفظی همان حقایقی هستند که پس از طی مدارج نزولی وجودی حاصل می‌شوند؛ و این قسم از کلام الهی قسمی است که فهم آن از مقصود گوینده جدا نیست. مقاله «نقد و بررسی معیارها و مبانی فهم زبان دین از دیدگاه ملاصدرا» (حسینی، ۱۳۹۳: ۱۱۵ - ۱۴۲) با تمایز زبان دین از زبان دینی، بر آن است که لازمه فهم پذیر شدن حقایق و حیانی برای مخاطب آن است که، در قالب الفاظ و زبان انسانی بیان شوند؛ اما این موضوع سبب فرو کاهشی آن به زبان عرفی نبوده، و زبان دین تعینی فراتر از زبان عرف دارد. در مقاله «زبان دین از دیدگاه ملاصدرا و قاضی سعید قمی» (حسنی، ۱۳۹۰: ۲۳ - ۴۸) آمده است: ملاصدرا و قاضی سعید قمی هر دو معتقدند که گزاره های زبان دین معنادار هستند، منتها قاضی سعید که معتقد به زبان مجازی است، دسترسی انسان به فحوای اصلی اسماء، صفات و آیات متشابه را ناممکن

می‌داند. اما ملاصدرا با اعتقاد به رمزی بودن زبان دین، بر آن است که زبان قرآن حقیقی است، و انسان از طریق خود شناسی و تزکیه نفس قابلیت دستیابی به فحوای حقیقی این معانی را دارد. چنان که آشکار است تمام این مقالات از زبان دین یا زبان دینی سخن می‌گویند. در حالی که جستار حاضر در باره زبان بشری در گفتگوی عادی غیر دینی، و نه گفتگو با خدا و از خدا، انجام شده است.

ملاصدرا به عنوان یک فیلسوف در سیستم فلسفه اسلامی نظریاتی در مسئله زبان مطرح نموده است. او در رساله اللغات المشرقیه که در فن منطق است، بحث دلالت وضعی الفاظ بر معانی را مانند پیشینیان از فلاسفه اسلامی، مطرح می‌نماید. آن جا که وی وجود را به عینی، ذهنی، لفظی، و کتبی قابل تقسیم می‌داند، اضافه می‌کند که وجود عینی و ذهنی حقیقی‌اند، اما دو وجود لفظی و کتبی، به دلیل گوناگونی آن‌ها در عصرها و ملت‌ها، وضعی و قراردادی هستند^۱ (صدرالمآلهین، بی تا: ۱۳). اما ملاصدرا زبان قراردادی را تنها یک قسم از اقسام زبان تلقی می‌کند، آن جا که مباحثی در باره زبان، به عنوان یک نظریه فلسفی عرفانی، در کتاب اسفار ارائه می‌دهد. همچنین، او تقریباً همان مطالب را در کتاب مفاتیح الغیب در توضیح صفات خداوند، و این که انسان نیز آیت خداست، آورده است. ملاصدرا در بخش عرفانی نظریه زبانی خویش تحت تأثیر ابن عربی است، و در بخش استدلالی آن متأثر از غزالی است. در عین حال وی مدعی است نظرات ابداعی و ابتکاری خویش را در نتیجه تجربیات عرفانی و الهامات ربانی به دست آورده است.

با توجه به این که جغرافیای بحث در مقاله پیش رو، بررسی تقدم فرآیندهای شناختی بر سخن گفتن انسان است؛ بنابراین، پیش از بررسی و تحلیل نظریه ملاصدرا در خصوص تقدم فرآیندهای شناختی بر سخن گفتن و تکلم انسان متکلم، توصیفی از ماهیت و چگونگی فرآیند تکلم انسان در ارتباط با حصول شناخت و فعالیت‌های ذهنی از منظر ملاصدرا ارائه می‌دهیم. در این راستا، نخست بحث حصول علم و شناخت را از دیدگاه ملاصدرا به اختصار یادآوری نموده، سپس بخشی از مبحث زبان که مربوط به رابطه آن با شناخت است، به نام «کلام و متکلم» طرح می‌گردد. نکته قابل بیان این است که، اصطلاح

۱. وجود الشيء اما عینی او ذهنی او لفظی او کتبی والاولان حقیقیان و الاخیران وضعیان لاختلافهما بحسب الاعصار و الامم.

«کلام» به کار رفته در سراسر این متن، به معنای «زبان» (*language*:) بوده و «تکلم» معادل «سخن گفتن» (*to speak*:) است.

۲. علم و حصول شناخت نزد ملاصدرا

کسب علم و شناخت بنا بر نظر صدرالمتألهین یک پروسه و فرآیند است، و نفس انسانی در این فرآیند فاعلِ فعال و خلاق است. این جریان ادراکی از فعالیت حواس آغاز می‌شود، چرا که فعالیت حواس شرط ضروری کسب علم است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۳: ۳۰۵)، اگر چه حواس شرط کافی نیستند. وی در باره چگونگی حصول ادراک و شناخت می‌گوید: نخستین بازتاب انسان در برخورد با جهان خارج این است که تصویری از شیء خارجی بر حواس او نقش می‌بندد، سپس حواس این نشانه‌ها و تصویرها را به مغز می‌رساند. اما این تصویرهای حسی در سیستم عصبی و مغز خود به خود به ذهن منتقل نمی‌شوند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸: ۱۸۱)؛ بلکه ذهن، به عنوان یکی از قوای نفس، با به کارگیری دو فاکتور مهم «آگاهی» و «توجه»، این تصویرهای مادی را به علم یا همان «صورت نوری» تبدیل می‌نماید^۱ (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶: ۱۶۲). در واقع ذهن ماهیت همان شیئی خارجی را بازآفرینی می‌کند، و علم در این مرحله توسط ذهن و نفس تولید و صادر می‌شود. بنابراین، از دید ملاصدرا تصویرهای حسی بر ذهن «حلول» نکرده، بلکه ذهن این تصویرها را «صادر» می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۶۵-۲۶۶). آن گاه در مرحله بعد، قوه خیال فعالیت خویش را آغاز می‌نماید، و این قوه نیز تصویرها را به ذهن سپرده و متناسب با عالم خیال تصویرهای خیالی می‌سازد. در مرحله سوم، قوه عاقله وارد فعالیت می‌شود. ادراک عقلی به طور کلی، حضور معلوم به صورت بی واسطه و مجرد از ماده و عوارض آن نزد عاقل است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۱: ۶۴).

نفس در مقام ادراک معقولات کلی، صورت‌های مجرد از ماده را مشاهده می‌کند، و چنین نیست که نفس آن‌ها را تجرید نماید، بلکه نفس با انتقال از محسوسات به متخیلات، سپس به معقول بالفعل و عقل فعال، به این ادراک می‌رسد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۸۹؛ همو، ۱۳۶۳: ۱۵۰؛ و همو، ۱۳۴۶: ۳۳). پس نفس با تلاش و حرکت و فعالیت تکاملی به معلومات و معقولات می‌رسد، و هر علم که به آن دست می‌یازد، جزئی از وجود او شده و وجود او را گسترده تر و کامل تر می‌سازد.

۱. فال ادراک لیس الا الالتفات النفس.

همچنین، یادآوری نکته دیگری که به عنوان مقدمه برای ورود به بحث کلام و تکلم ضروری می‌باشد این است که، صدرالمتهلین به پیروی از عارفان اسلامی، یک تقسیم بندی کلی از عالم ارائه می‌دهد، و جهان موجودات را به سه جهان حسی، خیالی و عقلی تقسیم می‌کند. اضافه بر آن، او بر این باور است که این عالم‌ها بر هم منطبق هستند، به این معنا که برای مدرکات حسی افزون بر این وجود عینی در عالم طبیعت، وجود دیگری در عالم مثال و خیال وجود دارد؛ همچنین، برای آن موجودات مثالی در عالم خیال، وجودی عقلانی در عالم عقل موجود است (صدرالمتهلین، ۱۹۸۱، ج ۱: ۳۰۰). در توضیح این عوالم گفته می‌شود که ورای عالم طبیعت عالم مثال قرار دارد، و عالم عقل نیز ورای عالم مثال است. عالم عقل عالمی است که موجودات آن مجرد تام بوده و ذاتاً فاقد ابعاد مکانی و زمانی هستند، و هیچ تعلقی نیز به موجود مادی و جسمانی ندارند. عالم مثال، واسطه میان عالم عقل و عالم مادی یا طبیعت است. عالم مثال عالمی روحانی، علمی و ادراکی بوده و مجرد از ماده است و از جهت داشتن صورت، شکل و مقدار شبیه به عالم طبیعت است.

۳. کلام و تکلم

مناسب است در این جا بحثی از فلسفه زبان ملاصدرا مطرح شود تا بتوانیم پاسخگوی این پرسش باشیم که، چگونه زبان اتفاق می‌افتد؟ و یا چه رابطه‌ای میان فرآیندهای شناختی و زبان متکلم، بنا بر فلسفه ملاصدرا می‌تواند قابل تصور باشد؟ در این راستا، ماهیت زبان و تعریف متکلم، پیدایش یا مبدأ وجودی زبان، و نیز هدف و مقصود متکلم قابل بررسی است.

۳.۱. ماهیت زبان

تکلم بنا به تعریف ملاصدرا، اظهار و اعلانِ باطن متکلم است. پس همان گونه که زبان آنچه را درون متکلم است، آشکار می‌نماید، تمام آسمان‌ها و زمین و تمامی موجودات نیز کلمات خداوند هستند که جهان را آشکار می‌کنند (صدرالمتهلین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۵). این است که ملاصدرا معتقد است با نفس شناسی انسان به جهان شناسی و از آن به خداشناسی می‌رسد. یکی از راه‌های شناخت حقیقت کلام انسان این است که مبدأ فاعلی آن را شناسایی کنیم (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۵).

تکلم نزد صدرا یکی از صفت‌های نفس انسانی است که در دیگران اثرگذار است. این صفت سبب می‌شود که نفس انسان، قدرت ایجاد کلام را داشته باشد. کلام یا زبان محصول تکلم است. کلام صفت متکلم نیست، بلکه تکلم صفت متکلم است. زبان به متکلم قائم

است، یعنی محصول کار متکلم است، آن طور که فعل به فاعل قائم است. در واقع قیام کلام به متکلم قیام صدوری است و نه قیام حلولی، تا مانند قیام عرض به موضوعش باشد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۲ - ۴؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۷). ممکن است اثر یک شیء، قیام حلولی نسبت به آن شیء داشته باشد مثل رنگ گل به خود گل، اما قیام صدوری مثل انجام یک فعل که به فاعلش قائم است (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۲ - ۴).

ملاصدرا در معنی تکلم وسعتی قائل است و آن اینکه تکلم و کلام را آشکار نمودن باطن می‌داند، و از آن جا که کلمات و حروف امری قراردادی هستند نمی‌توانند در حقیقت کلام نقشی داشته باشند. الفاظ قراردادی چون خواسته های درونی را اعلام می‌کند، و نیز غایت فاعلیت فاعل است، و فعل فاعل را نشان می‌دهد کلام یا زبان است (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۲). بنابراین، نزد وی زبان، معنایی گسترده تر از زبان گفتاری و دلالت لفظی دارد.

ملاصدرا فایده کلام را اظهار و آشکار کردن غیب، نهان و باطن متکلم می‌داند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۲؛ همو، ۱۳۶۳: ۱۸). متکلم قدرت آفرینش و تکلم دارد و کلام آفرین است، کلام به نفس متکلم ایجاد می‌شود، کلام همان آوازی است که از مجاری تنفسی متکلم خارج می‌شود. کلام وقتی با نفس و دم به مخارج مختلف دهان تکیه می‌کند، حروف گوناگون خارج می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۴). آن هوایی که از درون متکلم می‌آید با این حروف مصور و منتقش می‌شود، و در واقع این حروف با نفس او نقش می‌بندد. انسان متکلم در این نفس هیئت‌های گوناگون کلمات را انشاء می‌کند و می‌آفریند. منظور از آن نفس، امر بسیطی است که متکلم آن را مرحله به مرحله از اعماق درون خویش تنزل می‌دهد و نقش کلمات به آن می‌بخشد، و آنچه را مکنون است مکشوف می‌سازد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۵).

توضیح آن که، تا انسان دم بر نیاورد، نه حرفی و کلماتی، و نه کتابی و نقوشی ایجاد نمی‌شود؛ اما وقتی دم بر آورد، زبانش با مخارج حروف ارتباط برقرار می‌کند، و این نفس ممتد و بسیط به هیئت‌های گوناگون در می‌آید و کلمات و حروف مختلف ایجاد می‌شود. کلمات از نفس جدا نیست، بلکه یک نفس بسیط است که در تطورهای گوناگون به کلمات گوناگون تبدیل می‌شود. حروف و کلمات نفس مقید است و حدود مقیده همان دم و نفس واحده است، و آن دم و نفس مطلق است که در اثر برخورد با مخارج حروف و تنزل، کلمات گوناگون ایجاد می‌شود و مقید می‌شود. پس نفس و کلمات فرقرشان به اطلاق و تقیید است.

انسان در این نفس، هیئت‌های گوناگون کلمات را انشا می‌کند. همان طور که از فیض بسیط در هر مرتبه ای تنزل و تعیین یافته و مقید می‌شود، و آن چه مکنون است آشکار می‌گردد، و در هر مرتبه ای به لون آن مرتبه ملون می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۵).

در خصوص فاعل کلام، می‌توان گفت: در حقیقت نفس ناطقه انسانی فاعل بعید کلمات است، هر چند که دم و لوح نفسی کلمات را پدید می‌آورد، و آن فاعل قریب برای کلمات می‌شود؛ اما این دم و لوح نفسی خود فعل نفس ناطقه است (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۵). نفس ناطقه انسانی به عنوان مبدأ کلام، حقایق و صور عقلی یا علوم نفسانی را از مراتب مختلف باطن نفس به ظاهر اعطا می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۵). ملاصدرا متکلم را یک واحد فرض می‌کند که شامل باطن نفس تا نازل‌ترین مرتبه، یعنی نفس و هوا و برخورد آن به مخارج دهان و مانند آن که در ایجاد کلمات نقش دارند، می‌شود. زیرا تعریف متکلم بر این واحد صادق است و متکلم کسی است که فعل کلام را انجام می‌دهد، و این یک واحد تمام کارها را از بالا به پایین، یا از اعماق درون به ظاهر، برای اظهار کلمات انجام می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۱). البته در تکمیل تعریف متکلم، ملاصدرا می‌افزاید متکلم آن است که بتواند معانی کلمات را به خوبی تعقل کند و قدرت تألیف داشته باشد، و آنچه را قابل استفاده باشد بیان کند. اما غیر انسان، مانند طوطی که تکلمش این ویژگی را ندارد، متکلم نیست (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۱).

۲.۳. پیدایش زبان

اکنون مناسب است مبدأ وجودی کلام یا زبان انسان مورد بحث قرار گیرد، و این که چه فرآیندی قبل از به سخن درآمدن انسان بنا بر نظر ملاصدرا پیش بینی می‌شود. چنان که بیان شد، نفس انسانی حقایق را که همان صور عقلی است، چه به صورت علم حضوری و چه به صورت علم حصولی، در می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۵). سپس نفس به عنوان مبدأ کلام، این حقایق یا علوم نفسانی را از مراتب مختلف باطن نفس به ظاهر اعطا می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۵). انسان برای سخن گفتن یک قوس نزولی را به این ترتیب طی می‌کند: وقتی معرفت‌های عقلی را با قوه عاقله‌اش خوب پروراند و به طور کامل تجزیه و تحلیل کرد - در این مرحله سخن از لفظ و قواعد ادبی نیست، و صورت راهی به این مرحله ندارد، هر چه هست معنا و حقایق کلی است - آن گاه، صورت‌هایی برای آن علوم عقلی ترسیم می‌کند. به عبارت دیگر، حقیقت‌های عقلی را به عالم مثال تنزل می‌دهد، و با سطور

و خطوطی که در ذهن هست، آن حقایق را به قالب الفاظ می‌ریزد و شروع به سخن گفتن یا نوشتن می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۵؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۷). الفاظ وجود قراردادی برای معانی هستند، و در واقع یکی از انحاء وجود می‌باشند^۱ (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۴). همچنین، انسان برای ادراک سخن دیگران نیز باید یک قوس صعودی را طی کند، که در این جا مورد بحث نیست.

ملاصدرا بر آن است که مبدأ سخن انسانِ عاقل، عقل او؛ و مبدأ سخن انسانِ متخیل خیال او است (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۵). اما بنا بر نمونه انسان کامل، انسان عاقل در مرتبه برتری نسبت به انسان متخیل قرار دارد. بنابراین، انسان عاقل برای سخن گفتن ابتدا تعقل می‌کند، صورت این اراده کلام یا کتابت به عنوان یک فعلیت عقلی در قوه نفس ناطقه او موجود است؛ و این همان قدرتی است که نفس ناطقه در مقام کمال و بساطت دارد. در مقام اجمال و بساطت، سخن از لفظ و مبتدا و خبر نیست، فقط یک مقام و وجود علمی است. اما وقتی به مقام تفصیل تنزل کرد، آن چه بسیط است، مفصل می‌شود، و آن چه مجمل است، مبین می‌شود، و معانی گسترش می‌یابد. پس انسان اگر خواست سخن بگوید اول می‌اندیشد، و بعد آن اندیشه را به عالم خیال تنزل می‌دهد، و در خیالش صورت آنچه را می‌خواهد بگوید، حاضر می‌کند؛ سپس در قالب الفاظ می‌آورد. پس زبان یعنی اظهار کردن و تنزل دادنِ نهان و باطن عقلی؛ و این نهان در انسان‌ها متفاوت است به این که از کدام درجه از باطن - از دورترین نقطه عقلی، و یا از درجاتی نه چندان دور - سخن می‌گویند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۵). آن گاه ملاصدرا با استفاده از آیه‌ای از قرآن: «و ان من شیء الا عندنا خزائنه»^۲، اظهار می‌دارد که برای هر مطلب و کلمه‌ای چندین خزائن، و نه یک خزانه، وجود دارد؛ و نتیجه می‌گیرد که پشت هر کلمه‌ای از سخن انسان نیز خزائنی وجود دارد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۵ - ۱۶).

نکته قابل بیان درباره ویژگی دو قوس گفته شده این است که، هنگامی که انسان سخنی را به دیگران منتقل می‌کند، و یا بالعکس سخنی می‌شنود و یا نوشته‌ای را می‌خواند، هر دو

۱. اشیا دارای چند نحوه وجود هستند: وجود حقیقی، وجود ظلی یا ذهنی، وجود اعتباری و قراردادی مثل وجود لفظی و کتابی. یک نحوه وجود دیگر نیز هست که وجود تمثالی یا عکس و تصویر و مثال است برای ذی العکس. این وجود اخیر نه وجود حقیقی شیء، و نه وجود قراردادی آن است.

۲. آیه ۲۱ / سوره حجر.

قوس نزولی و صعودی به نحو تجلی و ترقی است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۶). در توضیح آن شارح می‌افزاید، در قوس و سفر نزولی که معانی عقلی از عالم عقل به عالم مثال، و بعد به عالم مادی تنزل داده می‌شوند، به نحو تجلی است، یعنی به گونه‌ای نیست که هر آنچه در عالم قبلی است به طور کامل به عالم بعدی بیاید و هیچ چیز در عالم قبلی نباشد، بلکه عین همان حقیقت است که به رقیقه اش نزول می‌کند. اضافه بر آن، در قوس صعود الفاظ و کلمات که از جهان طبیعت به عالم مثال سفر کرده و از آنجا به عالم عقل صعود می‌کنند، به نحو ترقی است یعنی در عالم بالاتر به حقیقت همان رقیقه‌ای که در عالم پایین‌تر بود می‌رسد، و همان رقیقه، جامه حقیقت در برمی‌کند. به طور مثال، یک صورت خیالی که در عالم خیال است قبل از آمدن به عالم مادی، صورت خیالی است، اما وقتی به عالم حس آمد، در آن جسم ظهور می‌کند و صورت حس پیدا می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۶).

۳.۳. هدف زبان

این جا بحث از مبدأ غایی کلام یا زبان است، و زبان به لحاظ هدف و مقصود متکلم به سه قسم تقسیم می‌شود: (۱) زبان مرتبه برتر (۲) زبان مرتبه میانی (۳) زبان مرتبه پایین‌تر. اگر هدف از کلام عین کلام باشد، کلام در مرحله بالا و عقول عالییه است؛ و اگر هدف از کلام، غیر کلام و ملازم آن بود، کلام در مرحله میانی است؛ و اگر هدف کلام، ملازم کلام نبود، کلام در مرحله پایین است. ملاصدرا سه مقصود برای تکلم یا متکلم قائل است، چرا که عالم وجود شامل سه جهان عقلی، مثالی و مادی است، و انسان کامل که «کون جامع» است نیز حضوری هم در نشئه عقلی، و هم در عالم مثالی و هم طبیعی دارد. پس انسان بر مثال خداوند، سخن خود را در سه سطح و سه درجه خلق کرده و می‌آفریند. مقصود اول تکلم، آشکار کردن درون متکلم یا مافی الضمیر او است، که در عالم عقول یافت می‌شود. مرتبه اول زبان انسان عین امتثال است، و عدم اطاعت محال می‌باشد، زیرا کلام عین مقصود و غایت کلام است. هدف و مقصود دوم زبان که در عالم نفوس یافت می‌شود، آن است که مخاطب کلام را استماع و امتثال نماید، و این مقصود لازمه کلام است اما چیزی جدا از خود کلام بوده، و تغایر مفهومی با کلام دارد، اگر چه در مصداق غرض دوم عین غرض اول است. مقصود کلام در مرحله دوم امتثال است. پس هدف در مرحله میانی با کلام متغایر است، اما لازمه آن است و قابل انفکاک نیست؛ بنابراین، در این مرتبه نیز جایی برای عدم

اطاعت و امتثال نیست. مقصود سوم تکلم که با کلام مغایر است و ملازم کلام هم نیست، در عالم مادی یافت می‌شود. مرتبه سوم زبان، همان کلام و الفاظ اعتباری است، و مقصود کلام در این مرتبه غیر از کلام است. از آن جا که کلام مرتبه سوم، در عالم کون و فساد، و نشئه طبیعی و نشئه تضاد و حرکت رخ می‌دهد، امکان اطاعت و عصیان هر دو وجود دارد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۶ - ۷).

در شرح و بیان این سه مرحله از زبان، شارح اسفار می‌گوید: برترین مرحله کلام مرتبه ای است که انسان آینه مرتبه عالی کلام خداوند است، و آن آفرینش عقول عالییه است که خداوند در فیض اقدس متوجه صورت علمی آن‌ها می‌شود. این درجه از زبان نظیر ملکه اجتهادی در انسان است، که یک ملکه نوری است و جزو علوم حصولی نیست، اما مبدأ پیدایش تمام صورت‌های حصولی، و همه تصورات، تصدیقات، مفاهیم و قضایاست؛ و باعث تنزل صورت‌های عقلی به صورت‌های تصدیقی و تصویری می‌شود، و می‌تواند به مراحل پایین‌تر القا شود. متکلم در این مرحله، از باطن ذات سخن می‌گوید و در مرحله نفس می‌شنود؛ و به دیگر سخن، گوینده در این جا عقل انسانی، و شنونده نفس مثالی و خیالی انسان است. مقصود در این مرحله از کلام، خود علوم تفصیلی است، بنابراین، هدف کلام خود کلام است. در توضیح می‌توان گفت، هنگامی که کلیات عقلی و معارف عقلی از عقل بسیط اجتهادی انسان نشأت گرفته است و هنوز جزو مرحله مثال و خیال نیست، و تا زمانی که کلیات عقلی از مرحله عقل تنزل نکرده و به عالم مثال نرسیده است، هدف کلام عین کلام است. منظور از ملکه اجتهاد، مرتبه ای است که انسان با دست یابی به علوم عقلی یا غیر عقلی، به حقایق بی‌شماری دست یافته است، و این حقایق علمی یا وجودات علمی بخشی از وجود او شده و وجود او را کامل‌تر کرده است. همچنین، بنا بر نظر صدرالمتألهین وجود علمی که امری ثابت است، از وجود ذهنی و نیز از وجود مادی و کتبی قوی‌تر است (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۵).

برای نوع دوم زبان انسان، ملاصدرا فرمان نفس به واسطه قوای درونی خود به قوای بیرونی را مثال می‌زند. در واقع به واسطه این قسم از کلام، قوای نفسانی - که وجهی از تجرد دارند - قوای طبیعی و عضلات را - که مادی‌اند - حرکت می‌دهند. نفس در این قسم به قوای نفس یا قوه خیال، که از درجات نفس به حساب می‌آیند - برای مثال سامعه - دستور می‌دهد. اما نفس به ادوات و ابزار، که مظاهر بروز فعالیت‌های قوا هستند، فرمان

نمی‌دهد؛ پس در این مثال نفس به ادوات و ابزارِ سامعه، یعنی اذن و گوش، فرمان نمی‌دهد. چنان که پیش از این گفته شد، هدف زبان در این مرحله استماع مخاطب است و این هدف از کلام جداشدنی نیست، بنابراین، حکم نفس در باره قوا و ابزار آن‌ها نافذ و جاری است. در حقیقت، جبلی قوای نفس انسانی این است که از نفس اطاعت کنند، البته تا زمانی که اعضا از سلامت برخوردار باشند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۷ - ۸).

نوع سوم زبان انسان، کلام یا زبان اعتباری است؛ و آن طلب کردن شیء به وسیله زبان یا اشاره دست یا نوشتار است، و هدف آن غیر از کلام است و با آن ملازمت ندارد و ممکن الانفکاک است. مثال قسم سوم، سخنانی است که انسان با دیگران در میان می‌گذارد، کلماتی که در قالب امر کردن، خواهش کردن و یا باز داشتن از امری، و مانند آن بیان می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷: ۶ - ۷). در این قسم امکان عصیان هست، زیرا انسان چیزی را می‌طلبد که خودش انجام نمی‌دهد، یا نمی‌خواهد انجام دهد، و دیگری به حسن اختیار انجام می‌دهد و یا با سوء اختیار انجام نمی‌دهد. در این نوع کلام، میان اوامر امر کننده و تحقق خارجی آن چه امر شده، اراده امر شونده فاصله و واسطه است. از این رو، نسبت میان کلام و هدف آن نسبت امور طولی نیست، زیرا رابطه علیت و معلولیت میان آن‌ها برقرار نمی‌باشد. بلکه این امور از نوع امور عرضی هستند، و چون همه در نشئه طبیعت قرار دارند هیچ‌کدام علت دیگری نمی‌باشند، پس جایی برای ضرورت اطاعت و امتثال نیست (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۶ - ۷).

۴. تحلیلی بر تقدم فرآیندهای شناختی بر زبان متکلم

تقدم یا تأخر شناخت بر زبان یکی از مسائل فلسفی است. آن چه از مطالعه مبحث زبان از منظر ملاصدرا به ذهن می‌رسد، در یک عبارت این است که، وی شناخت و حصول علم را در مرتبه پیشین نسبت به زبان می‌داند. اما مطالعه دقیق نظریه او ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که، نمی‌توان نظریه زبانی ملاصدرا را جزو آن دسته از نظریات دانست که مطلقاً فرآیندهای شناختی را بر سخن گفتن و تکلم متکلم مقدم می‌دارند. بنابراین، نمی‌توان نظریه وی را، به طور معین و خط‌کشی شده، در یکی از دو گرایش تقدم یا تأخر شناخت بر زبان جای داد، بلکه بعضی ایده‌های وی اختصاص به گروه نخست دارد و ایده‌های دیگر او مربوط به گروه دوم است. بیان ویژگی‌های نظریه ملاصدرا در این بحث

زبانی، دیدگاه او را از دو گرایش کلی مربوطه، متمایز می‌نماید. ما در این جا با برشمردن این ویژگی‌ها به بررسی نظریه وی می‌پردازیم.

(۱) این که متکلم پیش از سخن گفتن ابتدا تعقل و تفکر می‌نماید، ظاهراً به این معناست که شناخت مقدم بر زبان است. البته مسائلی در این خصوص قابل بحث است: آیا این مطلب می‌تواند دلیل بر این موضوع باشد که تمام فرآیندهای درونی پیش از سخن گفتن به طور کامل انجام می‌پذیرد، تا بتوانیم نتیجه گیری کنیم که شناخت به طور قطع و کامل پیش از زبان است؟ یا بخشی از آن فرآیند در هنگام سخن گفتن اتفاق می‌افتد؟

(۲) ملاصدرا تعریف معینی از زبان ارائه نمی‌دهد، گویا می‌توان گفت نزد وی زبان یک ماهیت معین واحدی ندارد. بلکه نگاه او به زبان به عنوان وسیله ای است برای آشکار کردن پنهانی‌های درون انسان، و به عبارت دیگر، سخن گفتن یعنی آوردن حقایق عقلی - که انسان کسب نموده است - از عالم عقل به عالم مثال و سپس به عالم طبیعت.

(۳) بنا به تعریف، عنوان «کلام» یا زبان به تمام مراتب و درجات زبان تعلق می‌گیرد؛ یعنی به مرحله برتر و میانی سخن گفتن که پیش از زبان گفتاری و دلالت الفاظ است نیز، عنوان زبان اطلاق می‌شود.

(۴) مبدأ زبان تعقل، و در مرحله پایین‌تر تخیل است. این مطلب اهمیت تعقل و شناخت عقلانی را به عنوان مبدأ زبان می‌رساند، حتی در مرتبه پایین‌تر زبان، سخن گفتن حداقل بر اساس تفکر تخیلی است - یعنی فکری که از قوه خیال برخیزد. اما به سخن و کلماتی که بدون فکر و تنها از روی تقلید بیان شود، اصلاً زبان اطلاق نمی‌شود، و انسان متکلم در آن صورت، همانند طوطی، ناطق محسوب نمی‌شود.

(۵) مبدأ زبان تنها یک فرآیند ذهنی نیست، بلکه ورای ذهن است. ملاصدرا معتقد است هنگام سخن گفتن و در جریان زبان، در تمام مراحل گوناگون، روح و نفس انسانی درگیر است و حال آن که، ذهن تنها یکی از قوا و مراتب نفس است. چرا که مبدأ زبان در انسان متعقل حضور علمی صورت‌های عقلی نزد نفس است.

(۶) فرآیند زبان دارای مراتب و درجاتی است، و ممکن است هر شخص متکلمی با درجه ای متفاوت از عمق باطن خود سخن بگوید. چرا که ملاصدرا بر این باور است زبان برآمده از یک فرآیند درونی معین و واحد نیست که مشترک میان همه انسان‌ها به طور یکسان باشد، بلکه هر کلمه از الفاظ زبان انسانی برآمده از سطوح و مراتب گوناگون ذهنی،

ادراکی و شناختی روح او است، که از تفسیر کلمه خزائن توسط ملاصدرا فهمیده می‌شود. این موضوع نیز کمک می‌کند که مبدأ شناختی زبان را ساختاری ثابت و معین فرض نکنیم. (۷) چنان که بیان شد، مبدأ زبان مبتنی بر علم و شناخت است. شناخت و کسب صورت علمی، بنا بر نظریه صدرا، طی جریان و فرآیندی است که در آن مراحل ادراک صورت می‌پذیرد. این جریان و فرآیند توسط نفس انسانی با یک سیر جوهری و مسیر تکاملی از عالم طبیعت به عالم مثال و سپس به عالم عقل، صورت می‌گیرد، چرا که علم خود یک صیروت است. بنابراین، معنای ابتدای زبان بر شناخت یا تقدم شناخت بر زبان چنین نیست که مبدأ زبان یک چارچوب معین و ثابتی باشد که به متکلم از پیش تزریق و القاء شود، و متکلم منفعل باشد. زیرا نه تنها عالم علم را خود صادر می‌کند، و تعقل و تفکر بر اساس سیر و حرکت جوهری انسان متعقل محقق می‌شود؛ بلکه زبان با فعالیت، خلاقیت و آفرینش متکلم صادر می‌شود تا معارف و صورت‌های عقلانی را از مراحل عقلانی به مراتب عالم مثال و سپس به عالم طبیعت تبدیل نماید. و در نهایت، این متکلم است که کلمات را انشاء و خلق می‌کند.

(۸) شناخت پیش از زبان اتفاق می‌افتد، و این شناخت اگر چه درون انسان جریان دارد اما بی شک تنها مربوط به معرفت درونی انسان نیست. نفس انسانی به عنوان مبدأ فاعلی زبان، حقایق یا علوم نفسانی را - که به صورت علم حضوری و یا علم حصولی دریافت کرده بود - از مراتب مختلف باطن نفس به ظاهر اعطا می‌کند. در نتیجه، نفس ناطقه برای درک تصورات و ایده‌ها که حاصل دانش‌های حضوری و حصولی است، به حرکت در می‌آید. اگر چه ملاصدرا به طور صریح از نوع دانشی که نفس در فرآیند حصول شناخت کسب می‌نماید، سخن نمی‌گوید، اما به آسانی از مطالب گفته آمده، بنا بر نظر وی، قابل فهم است که نفس ناطقه در هنگام سخن گفتن، از تمام علوم حضوری و حصولی در دسترس خود که شامل شناخت جهان، و شناخت رفتارها و ویژگی‌های انسان‌های دیگر - افزون بر شناخت درونی نسبت به خود - است نیز، بهره می‌گیرد. پس این دانش و معرفت کسب شده مقدم بر زبان، تنها مربوط به دانش درونی انسان از خویش نبوده، بلکه شامل معرفت از جهان پیرامون، به طور کلی، نیز می‌شود.

(۹) چنان که از بحث هدف متکلم و درجات سه‌گانه زبان و همچنین، از بحث چگونگی کسب شناخت و علم می‌توان فهمید، در هر مرحله زبانی انسان دانش مورد نیاز پیش زبانی

خود را ابتدا در ارتباط با جهان خارج کسب می‌نماید. حتی در برترین مرتبه از سخن گفتن نیز راه حصول علمی که ملکه اجتهاد را برای انسان فراهم کرده‌اند، به طور مسلم از جهان طبیعت و ادراک حسی و همچنین، ارتباط با دیگر انسان‌ها آغاز می‌شود. در این جا، منظور این است که اکتساب علوم مختلف حصولی در قالب تصورات و قضایای تصدیقی است، و ضرورتاً تحصیل این علوم همراه با ارتباط حسی با جهان طبیعت، و نیز ارتباط با دیگر انسان‌ها شکل می‌پذیرد. افزون بر این، در پایین‌ترین درجه از زبان نیز که همان زبان گفتاری است، به طور مسلم انسان باید از اصول قراردادی لفظ و معنا، که در میان اجتماع بشری وضع شده است، تبعیت نماید. این مسئله نیز قابل تأمل است که بنا بر فلسفه زبان ملاصدرا، آیا شناخت پیش‌زبانی شامل شناخت از شرایطی که انسان در آن سخن می‌گوید نیز می‌شود، تا بتواند معانی و حقایق - که در مراتب عقل و مثال از پیش کسب کرده است - مورد نظر را متناسب با شرایط زمانی، مکانی و غیر آن انتخاب نماید؟

۱۰) مبدأ وجودی زبان قوه عاقله است، اما معنای آن چنین نیست که عقل به عنوان پدیده‌ای متعالی، دارای ساختاری استعلایی حاکم بر زبان باشد. صدرالمتألهین در بالاترین مرتبه ادراک، یعنی ادراک عقلی، قایل است نفس به صور معقول و ذوات عقلی مجرد، به نحو اضافه اشراقی علم پیدا می‌کند، یعنی به محض این که نفس آماده شد و با مثل مجرد نوری و ذوات عقلی موجود در صقع ربوبی ارتباط برقرار کرد، برای او علم حاصل می‌شود. در واقع، نفس در مقام ادراک معقولات کلی، صورت‌های مجرد از ماده را مشاهده می‌کند. نفس با انتقال از محسوسات به متخیلات، سپس به معقول بالفعل و عقل فعال، به این ادراک عقلی می‌رسد؛ و هر چه تجرد نفس از مادیات قوی‌تر شود، مشاهده و در نتیجه تعقل او قوی‌تر خواهد بود. پس این نفس انسانی است که با تلاش و پویایی و فعالیت تکاملی خود به معلومات و معقولات می‌رسد، و چنین نیست که عقل معرفتی و ادراکی انسان ظهوری از عقل وجودی باشد، و انسان منفعلانه پذیرای این نور عقلی مشترک و یکسان میان تمام انسان‌ها باشد.

در پایان، طرح این پرسش نیز شاید بی‌مناسبت نباشد: هنگامی که انسان متکلم معانی مورد نظر را از عالم عقلی به عالم مثال و سپس به عالم الفاظ تبدیل و ترجمه - چرا که معانی را از زبانی به زبان دیگر نقل می‌کند - می‌نماید، این انطباق در مرحله تبدیل به

الفاظ، چگونه صورت می‌پذیرد؟ آیا انسان در هنگام ترجمه و انطباق دچار اشتباهاتی می‌گردد؟ او با چه مشکلات زبانی احتمالی درگیر می‌شود؟

نتیجه

ملاصدرا معتقد است انسان بر مثال و آیت خداوند آفریده شده است، پس اگر کلام و کتاب انسان را مورد شناسایی قرار دهیم، کلام و کتاب خدا را خواهیم شناخت. در خصوص کسب علم و حصول شناخت صدرالمتألهین قائل به یک فرآیند و جریان است، که نفس انسانی در این فرآیند فاعلِ فعال و خلاق است. نفس در مقام ادراک معقولات کلی، صورت‌های مجرد از ماده را مشاهده می‌کند، و چنین نیست که نفس آن‌ها را تجرید نماید، بلکه نفس با حرکت به سوی عالم عقل، به این ادراک می‌رسد.

حاصل سخن در باب کلام و تکلم آن که، زبان اظهار و اعلانِ باطنِ متکلم است. هدف و قصد گوینده بیان و انتقال آن چیزی است که در او پنهان است. و نسبت میان کلام و متکلم، همچون نسبت و رابطه فعل به فاعل خویش است. در واقع قیام کلام به متکلم قیام صدوری است و نه قیام حلولی. متکلم قدرت آفرینش و تکلم دارد و کلام آفرین است. متکلم ضمن یک فرآیند درونی، نهان خویش را با سخن گفتن آشکار می‌نماید. این فرآیند معرفتی، در یک قوس نزولی، توسط نفس ناطقه انجام می‌شود. نفس انسانی حقایقی را که همان صور عقلی است، چه به صورت علم حضوری و یا علم حصولی، در می‌یابد. سپس نفس به عنوان مبدأ کلام، این حقایق یا علوم نفسانی را از مراتب مختلفِ باطنِ نفس به ظاهر اعطا می‌کند.

بنابراین، در بررسی تقدم فرآیندهای شناختی بر سخن گفتن و تکلمِ متکلم می‌توان گفت، اگر چه ملاصدرا قائل است به این که شناخت پیش از زبان اتفاق می‌افتد، اما معنای آن چنین نیست که این شناخت چارچوب و ساختاری معین و ثابت باشد که به متکلم از پیش تزریق و القاء شود، یا این که زبان فرآیندی درونی با قطع نظر از جهان خارج و اجتماع بشری باشد. همچنین ملاصدرا نه تنها بر این باور نیست که متکلم منفعل است، بلکه او را فعال خلاق می‌داند. زیرا پیش از زبان، انسانِ عالمِ علم را خود صادر می‌کند، و تعقل و تفکر بر اساس سیر و حرکت جوهری انسانِ متعقل محقق می‌شود؛ افزون بر این، زبان با فعالیت و آفرینش متکلم صادر می‌شود تا معارف و صورت‌های عقلانی را از مراحل عقلانی به مراتب عالم مثال، و سپس به عالم طبیعت تبدیل نماید. همچنین، تفسیر

ملاصدرا از ادراک عقلی به گونه ای نیست که عقل به عنوان پدیده ای متعالی حاکم بر زبان تلقی شود، و این که انسان را منفعل تصور نماید.

منابع

قرآن مجید.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۴)، نرم افزار تدریس اسفار، جلد ۷، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
حسینی، سیده معصومه ۱۳۹۰. زبان دین از دیدگاه ملاصدرا و قاضی سعید قمی. فصلنامه اندیشه دینی شیراز، شماره ۳۸، بهار، ۲۳ - ۴۸.

حسینی شاهرودی، مرتضی و وحیده فخار نوغانی ۱۳۹۳. نقد و بررسی معیارها و مبانی فهم زبان دین از دیدگاه ملاصدرا. فصلنامه فلسفه دین، دوره یازدهم، شماره ۱، بهار، ۱۱۵ - ۱۴۲.

حسینی، معصومه ۱۳۸۱. زبان دین از منظر ملاصدرا. فصلنامه قبسات، سال ششم، شماره ۲۵، زمستان، ۷۹ - ۸۸.

خامنه ای، محمد ۱۳۸۹. ملاصدرا و تحلیل هرمنوتیکی از کلام الهی. فصلنامه حکمت و فلسفه، سال اول، شماره ۳، بهار، ۷ - ۲۴.

شیخ صدوق، محمد ابن علی (۱۳۷۸ ه. ق)، عیون اخبار الرضا (ع)، قم: انتشارات جهان.
صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱ م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، الطبعة الثالثه، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۶)، الشواهد الربوبیه، تعلیق و تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، اللغات المشرقیه فی الفنون المنطقیه، تهران: انتشارات آگاه.
صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱)، المشاعر، تصحیح غلامحسین آهنی، چاپ دوم، اصفهان.
صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ه. ق)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.

Kenny Anthony (1993), Aquinas On Mind, London: Routledge & Kegan Paul.

Kerr, Fergus (2004), "Aquinas and Analytic Philosophy: Natural Allies? in Modern Theology 20:1, pp123-139.

McCool, Gerald (1989), From Unity to Pluralism, New York, NY: Fordham University Press.